

سیر ادبی صدرالدین عینی و مرحله‌های آن*

محمدجان شکوری (م. شکوراف) (عضو پیوسته غیرایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

صدرالدین سید مرادزاده عینی (۱۲۹۵-۱۳۷۴ ق / ۱۸۷۷-۱۹۵۴ م)، نویسنده بزرگ تاجیکان ماوراءالنهر، زندگی پرچوش به سر برده است. او در زمانی زندگی کرده است که روند تاریخ به غایت سرعت گرفته زیاد پیچ و تاب خورد و در حیات اجتماعی و سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور دیگرگونی‌های کلی، یکی از پس دیگری، روی دادند. صدرالدین عینی به رفیت تاریخ فعالانه شرکت ورزیده و گاه در مرکز رویدادهای اساسی بوده است. از بعضی نوشته‌های او آشکار است که در دیگر تاریخ چه‌طور جوشیده بود. نوشته‌های ویژه‌ای دارد که سرگذشت خود را، در آنها، به تفصیل بیان کرده است، از جمله مختصر ترجمه حال خودم (۱۹۴۰) در ۹۰ صفحه و یادداشت‌ها (۱۹۴۶-۱۹۵۳) در متجاوز از ۱۰۰۰ صفحه. معیناد زندگی‌نامه استاد عینی در نوشته‌های برخی از پژوهشگران شوروی، مثلاً در کتاب‌های ایوسف براگینسکی، صاحب تبروف، نگارنده این سطرها و دیگران آمده است. نقشی که آن همه تغییرات تاریخی در افکار اجتماعی و ادبی عینی گذاشته بود نیز در نگاشته‌های پژوهشگران بررسی شده است. آخرین نتیجه این بررسی‌ها کتاب بنده، به نام نویسنده، خلق و تاریخ می‌باشد که سال ۱۹۸۷ در شهر

* برای حفظ اصالت و ویژگی‌های زبان فارسی تاجیکی، از تصرف در تعبیرات و شیوه املای مقاله امساک و فقط، در چند مورد، به توضیح درون قلاب اکتفا شد. - ویراستار

دوشنبه به چاپ رسید. در این کتاب، کوششی در راه دوره‌بندی تحولات فکری استاد عینی پیش گرفته بودیم. اما تحقیق دربارهٔ خلاقیت ایجادی او ادامه دارد و، بی‌شک، من بعد بیشتر گسترش خواهد یافت. به‌ویژه، پس از پاش خورد امپراتوری شوروی و فرارسیدن استقلال ملی تاجیکستان، ضرور است که به نگاشته‌های این استاد بزرگ با نویینی نگاهی اندازیم و، از جمله، تحولات دید اجتماعی و ادبی او را از بینشگاه امروزی به اندیشه بگیریم. از این رو، سال ۱۹۹۵، با التماس سفیر کبیر آن‌وقت ایران در تاجیکستان، جناب آقای علی اشرف مُجتهد شبستری، که قدرشناس فرهنگ و ادب معاصر تاجیکی است، کمینه مقاله‌ای طولانی به نام «صدرالدین عینی - روشنگر بزرگ تاجیک» نوشته بودم که شاید اکنون در تهران از چاپ برآمده باشد. باز جست علمی که به شرافت این دوست صمیمی ملت تاجیک در آن مقاله کمینه صورت گرفت همچنان دوام دارد و الآن بنده می‌خواهم به تحولات دید اجتماعی و ادبی استاد عینی باز یک بار نظر افکنیم. می‌توان گفت که، به این منظور، تاریخچهٔ ادبیات فارسی تاجیکی نیمهٔ اول قرن بیستم را از نظر خواهیم گذراند؛ زیرا صدرالدین عینی شخصیت اساسی در ادبیات این دوره بود و ماهیت روندهای تاریخی زمان را افکار و آثار او مکمل‌تر از همه انعکاس کرده است.

صدرالدین عینی، چنان‌که چندین بار تأکید کرده است، از سال ۱۳۱۳ ه‍.ق / ۱۸۹۵ م به میدان ادبیات قدم گذاشته و فعالیتش را از شعر آغاز کرده است. فعالیت ایجادی او، از نخست، هم‌بسته به تأثیر پرثمر آموزه‌های اندیشه‌پرداز بزرگ تاجیک، احمد دانش (وفات: ۱۳۱۴ ه‍.ق / ۱۸۹۷ م)، و مکتب ادبی صدر ضیاء (۱۲۸۳-۱۳۵۱ ه‍.ق / ۱۸۶۷-۱۹۳۲ م) بود. احمد مخدوم دانش پایه‌گذار ادبیات روشنگری فارسی ماوراءالنهر است که آن را در تاجیکستان ادبیات معارف‌پروری می‌نامند. مهم‌ترین خصوصیت معارف‌پروری تاجیکی این است که، چون در نیمهٔ دوم قرن نوزده امید رستگاری تاریخی ملت پیدا شد، احمد دانش ترتیبات اجتماعی و سیاسی امارت بخارا و عقب‌ماندگی فرهنگی آن را سخت زیر تازیانۀ تنقید گرفت و راه‌های رشد زمانی کشور را جست و، با این مقصد، تاریخ معنویت جهان اسلام را اندیش‌مندانه مطالعه و جمع‌بست نمود، تجربهٔ اجتماعی روسیه و اروپا را تحقیق کرد و، بر اساس مقایسهٔ دست‌آوردهای فرهنگی شرق و غرب، برنامه‌های

اصلاحات همه جانبه کشور را پیش گذاشت. احمد مخدوم دانش این چنین در ادبیات به طرفداری ساده‌نویسی برخاست. با تشویق و ترغیب او، بسیاری از شاعران و نثرنویسان از پیروی سبک عبدالقادر بیدل دست کشیدند و به ساده‌نویسی گذشتند.

اگرچه، در سده‌های یازده و دوازده هجری / هفت ده و هژده عیسوی، از رابطه‌های بیرونی کم بهره‌مند شدن ماوراءالنهر و در حالت در بستگی فتودالی زیستن آن، که به نهایت درجه اوج گرفته بود، و جنگ‌های داخلی و استیلای قبیله‌های ترک، که کشور را به کلی خراب کرده بود (تا درجه‌ای که چندگاه سمرقند و بخارا به تمام بی‌آدم ماند)، باعث این شد که ادب و فرهنگ رو به انقراض آورد و در قرن سزده و چارده هجری / هژده و نوزده میلادی، در ادبیات، پست طبعی و سخن آب شسته بیشتر شد و بلاغت سخن زیان دید، با وجود اینها، به بعضی شاعران، به ویژه در بخارا، میسر شد که متانت کلاسیکی سخن را حفظ کنند و یکی از آنها عینی بود.

صدرالدین عینی، از نخستین قدم‌ها، در شعر ساده‌گویی پیشه کرد؛ ولی ساده‌سرایی او باعث عادی‌گویی و کاستن متانت سخن نگردید. سروده‌های او، با وجود نهایت سادگی، از لطافت و سلاست سخن محروم نیست. چنانچه

یعنی از جان بنده لعل شکر خندِ شما	ای) همه شیرین لبان افتاده در بندِ شما
بند کرده نیشکر را قامتِ قندِ شما	از خرامی دوش در دعوای رعنائی به باغ
یک دل مسکین چه خواهد کرد با چندِ شما	ای) قد و رخسار و زلف و چشم و ابرو، رحمتی!
دور بساد از غم الهی طبع خرسندِ شما	گرچه رفت از یادتان یادِ دل غمگین ما
تاری از زلف سیاه مشک آگندِ شما	کار صد خروار مشک و صد چمن سنبل کند
می توان فهمید گردیدست پابندِ شما	سرو آزاد از چه رو هرگز نمی‌جنبد ز جا
عینی بیچاره یعنی آرزومندِ شما	کی بود از لطفتان بر آرزوی دل رسد

(۸، ۸)

اکثر نخستین شعرهای عینی عاشقانه بود. خود او، پس از چندین سال، در زمان شوروی، آن شعرهای خود را «تماماً تقلید بی موفقیتانه اسلوب فتودالی» دانسته بود (۹، ۳۲۸). این عقیده او چندان به حقیقت راست نمی‌آید. درست است که برخی از آن شعرها، مثلاً

غزل بالا، گویا تازگی ندارد، لکن سادگی و روانی و طبیعت آنها، که از اصالت و سلاست سخن برخوردار است، مهم بود و در شعر فارسی تاجیکی راه نو می‌گشاد. راه نو از آن‌جا باز شد که این شعر طبیعی و صمیمی گاه نشانه‌های مشخص واقعیت و عنصرهای خاص گفتار مردم عادی را در بر می‌گیرد و منظره‌ای را از زندگانی واقعی پیش نظر ما به جلوه می‌آرد. چنانچه به این طرز:

دلنشین منزل خوش آب و هوایی بودست	لب آمویه عجب جای بجایی ^۲ بودست
به لب آب توان گفت که جایی بودست	قُرُخا قلعه کُرکی به جوار جیحون
چه بلا خوب چه خوش روح‌فزایی بودست	سایه بید و شمال طرف قیر خطب
موزیکالی و رباب و دف و نایی بودست	این چه شهر طرب افزاست که در هر منزل
هرکسی در ره خود خوش به هوایی بودست	یک طرف نغمه موزیک طرفی ناله نی
دلبر سیمبر ماه لقایی بودست	پیش هر کس به دکان‌های قلندر خانه
بارک الله عجب نغمه سرایی بودست	برد افغان پسری هوش من از بانگ رباب
تا گویند که بی مهر و وفایی بودست	به کس از جور و جفاهاش مگویم عینی

(۸، ۱۴)

لوحه‌ای از زندگی روزمره عادی، در بعضی شعرهای عینی، خیلی برجسته تصویر شده است. از جمله در این شعر سال ۱۳۱۹/۱۹۰۱ که از سلسله بزم‌گردی است، یعنی سال‌هایی که ملایجه مدرسه بود به «بزم‌های دایره خیر» می‌رفت (یعنی به بزم‌های بزرگ که صاحبان بزم از روی عادت در سرک‌کوچه دف می‌زدند و اهل محله و رهگذران را به بزم دعوت می‌نمودند، شرکت می‌ورزید) و تأثرات این بزم‌ها در شعرش عکس می‌یافت، چنانچه به این طریق:

سر پر از غلغله و سینه پر از غوغا بود	شب دوشینه که در گوشه صحنم ^۳ جا بود
آن که در هر بدی و نیکی من همراه بود	در بر من به نشست آمده مخدوم سراج
به مکانی که همه اهل طرب آنجا بود	گفت برخیز اگر طالب بزمی برویم
که همه خانه مصفا همه جا زیبا بود	... الغرض هر دویمان خسته جای رفتیم
غیر اسباب طرب هرچه بود پیدا بود	... صد دو صد استول ^۴ و کت ^۵ بود مرتب آنجا

(۲) بجا، خوب (۳) صحن مدرسه در نظر است.

(۴) اُشْتُول = کرسی، صندلی (۵) کُت = چارپایه‌ای بزرگ برای نشستن و خوابیدن

این چه طوف بزم نکو گفته دماستان وا بود	گولکی چند نشسته همه بر استول‌ها
بزمکی بود خنک یا کوره سرما بود	خوب جا بود ولکن ز طرب خالی بود
حجره تنگ تر صد بار از این اولی بود...	بعد یک چایک ^۷ از جای به مخدوم گفتم

(۸، ۵۶۲-۵۶۴)

کلمه و عباره و جمله‌هایی که بر آنها تأکید کردیم از گفتار اوام [= وام] گرفته شده‌اند. ولی، نه تنها از این عنصرهای گفتارِ عادی معمولی، نه فقط از بعضی مصرع‌ها و بیت‌ها، بلکه از تمام این شعرِ آهنگ سخن‌رانی عرفی [= لحن محاوره] شنیده می‌شود. از همه مهم [= مهم‌تر] این است که این طبیعتِ گفت و گوی معمولی یک وسیله نمودار کردن بعضی خصلت‌های قهرمان شعر است. ما از این شعر به خوبی می‌بینیم که قهرمان یک جوان سبک روح خوش طبعی است؛ اندک عیاشی و ماجراجویی هم دارد (سرپر از غلغله و سینه پر از غوغا بود)؛ از سخن هزل آمیزش اندکی نیش زبان هم به نظر می‌رسد. غیر از این، بعضی تفصیلات رفتار (در پهلوی قهرمان آمده نشستن [= آمدن و نشستن] مخدوم) و جزئیات مکان نیز از این شعر نمایان است و چگونگی بزم خانه را می‌بینیم. یعنی، در این شعر، تصویر هست و تصویر پایه بر یک چند جزئیات مشخص دارد. در نتیجه، نه تنها بعضی خصلت‌های انفرادی شخصیت قهرمان اساسی بلکه منظره‌ای [= منظره] وضعیت و موقعیتی را نیز می‌بینیم. از این جا می‌توان گفت که در شعر عینی، از اول، بعضی نشانه‌های تصویر رئالیستی پیدا شده بود.

این نشانه‌ها را [= این نشانه‌ها] از داستانچه منظوم «سیر شیر بدن»، که سال ۱۸۹۹/۱۳۱۶ گفته بود، نیز دیده می‌شود. شیر بدن نام موضعی [است] در بیرون بخارا در جنوب و شرق [= جنوب شرقی] آن که چارباغ و قصر شاهی، این چنین جشن‌گاه نوروزی، آن جا بود و عینی به تماشای جشن نوروز رفتن خود را تصویر کرده است. این جا نیز شعر سبک و روان بوده عنصرهای گفتار عادی را زیاد در بر گرفته است. در تصویر بعضی منظره‌ها، حقایق حیات [= واقعیات زندگی] و مشخصات اجتماعی و تاریخی سیمای قهرمان اساسی بدید [= پدید] می‌آید. قهرمان اساسی یک جوان لا و بال [= لاابالی] بی‌تکلف بوده، گاه اندک بی‌پروا و هنگامه جوی می‌نماید. گویا از معنای عمیق رویدادهای اطراف چندان پروا ندارد و فقط گاه‌گاهی به حال فقیرانه خود کمی با نظر

حزن آمیز می‌نیگردد [= می‌نگرد]. بعضی پدیده‌های چَپَنی [= اوباشی، لاتی] و شوره بشتی [= غوغاگرانه]، عشرت جویی‌های درشت‌نمای این قهرمان نیز، چون قهرمانِ شعرِ مذکورِ شب دوشینه‌گاه، پابرهنگان بخارا را، آن جوان‌مردانی را که آلفته [= درویش، بی‌نوا]‌های بخارا می‌نامیدند و عینی در جوانی با آنها نزدیکی داشت، به یاد می‌آرد.^۸

جامعه رسمی به پابرهنگان شهر و آلفته‌ها با چشم تحقیر نگاه می‌کرد. عینی، گویا نمایش‌کارانه، قهرمان شعرش را از این طایفه گرفت و از طرف جامعه رسمی اعتراف شدن [= اعتراف] ارزش انسانی آن مردم عادی را طلب کرد. چنین انتخاب قهرمان یکی از پدیده‌های اعتراض اجتماعی، اعتراض ضد مقررات و عقیده‌های رسمی زمان بود. قهرمانی را که چنین خصلت‌ها، چنین روح و روان، چنین اعتراض اجتماعی دارد قهرمانِ نوی در ادبیات فارسی تاجیکی می‌توان دانست. این قهرمان نشانه‌ای از آن است که ادبیات، با تأثیر افکار معارف پروری، دموکراسی شدن داشت [= در کار پیدا کردن خصلت دموکراسی بود] و کم و بیش خصوصیت‌های رئالیستی پیدا کرده استاده بود [= پیدا کرده بود]. اندکی پیش‌تر از عینی و هم‌زمان با او، چند شاعر دیگر رو به طریقِ گفت و گویی [= گفّت و گوی] عادی مردم آورده بودند و بعضی مشخصات زندگانی روزمره معمولی را کم و بیش به شعر داخل می‌کردند. این رویه را در سروده‌های عبدالقادر خواجه سودا، عبدالمجید مضطرب، قربان‌خان فطرت، محمدصدیق حیرت، احمدجان حمدی و دیگران می‌بینیم. ولی، ساده‌سرایی و عنصرهای گفتار عادی، اگر خطا نکنم، در شعر هیچ یکی از آنها چنین نتیجه‌های [= نتیجه‌هایی] که در شعر عینی داد نداده است، به آن درجه نرسیده است که، برای پدید آوردن خصلت‌های مشخص انسان، برای تصویر منظره‌ای، وضعیتی و مکانی، زمینه کافی آماده ساخته باشد. به هر حال، صدرالدین عینی در ادبیات معارف پروری فارسی تاجیکی یکی از آنهایی است که در شعر آنها دموکراسی شدن، دید شاعرانه و مضمون آفرینی‌های تازه باعث پیدایش صفت نواستیتیک (هنری نو) گردید و ادبیات را مضموناً و شکلاً دیگر کرد.

شریفجان مخدوم صدر ضیاء، در تذکره منظوم تذکار اشعار، که تحریر اول آن از سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵ تا ۱۹۱۰/۱۳۲۸ انجام یافته بود، چون از سروده‌های سودا، مضطرب،

(۸) در این باره، در کتاب کمیته، نثر رئالیستی و تحول شعور استیتیک (عرفان، دوشنبه ۱۹۸۷، صفحه ۲۳ تا ۲۹)، مفصل سخن رفته است.

عینی و مانند اینها سخن می‌راند، به شعر داخل شدنِ محاوراتِ عرفیه و مضمون‌های نو را به نظر گرفته‌جا - جا تأکید می‌کند که، در ادبیات، طرز نوین، طرز جدید، اسلوب تازه پیدا شده است، حتی می‌گوید که شعر نو به وجود آمده است. اصطلاح شعر نو، در ادبیات‌شناسی تاجیکی، پس از پنجاه سال دیگر - از دهه ششم و هفتم قرن بیست - رسم شد و از ایران و افغانستان آمد. ولی، پیدایش آن به دهه اول سده بیست تعلق دارد و به پدیده‌های ادبی چون نخستین شعرهای صدرالدین عینی وابسته است.

بعضی از علامت‌های دیگر شعر نو نیز از همان شعرهای نخستین عینی عرض وجود کرده‌اند. چنانچه گوناگون وزنی شعر در نوشته‌های آن وقت^۹ او به دید [= به نظر] می‌رسد؛ چنانچه در قطعه زیرین که به سال ۱۳۲۴/۱۹۰۷ تعلق دارد:

سبحان الله،

امروز به ما حادثه صعب رسید،

گشتیم خراب

از خواهش چرخ فلکِ دولابی

پرسند ز حال، آه بی‌پایان کش،

برگوی: بد حال

جنگیدن غجدوانی^۹ و کولابی^{۱۰}،

این است جواب. (۸، ۱۶۷)

خالدۀ عینی، دختر استاد و ترتیب‌دهنده توضیحات جلد هشتم کلیات وی، در توضیحات گفته است: «این قطعه تاریخی یکی از نمونه‌های کوشش مؤلف در راه یافتن وزن نو می‌باشد» (۸، ۴۷۶). عبدالقادر منیازاف عقیده دارد که «وزن اساسی این رباعی مستزاد واقعاً هم بی سابقه می‌نماید» (از نامهٔ ا. منیازاف به نگارنده). باید علاوه کنیم که این‌جا، در قافیه‌بندی و از بعضی جهت‌های دیگر نیز، رعایه نشدن قاعده‌های موجوده دیده می‌شود.

اگر این قاعده‌شکنی‌ها را بازگویی از نوجویی و نوانگیزی‌ها به شمار آوریم، باید

(۹) غجدوان، نام تومنی (ناحیه‌ای) در ولایت بخارا و استاد عینی از این تومن بود.

(۱۰) کولاب، نام شهری در ختلان، کوهستان بخارای شرقی و تاجیکستان کنونی، که جوانانش، برای تحصیل، به مدرسه‌های بخارا می‌آمدند.

بگوییم که استاد عینی از یکمین دورهٔ ایجادگری خود در ادبیات راه و روش نو آغاز نمود، که برای پیش‌برد ادبیات، برای سرعت‌افزایی روندهای اساسی ادبیاتِ روشنگری اهمیت بزرگ داشت.

جستارهای پرنثر ادبی، که باعث عمیق‌رفت [= عمیق‌شدن] دموکراسیسمِ معارف‌پروری ادبیات فارسی تاجیکی گردیدند، محتوی اساسی دورهٔ یکمِ ایجادیاتِ صدرالدین عینی را تشکیل می‌کنند. دورهٔ یکمِ تحوّل ایجادي او از سنهٔ ۱۳۱۳/۱۸۹۵ تا ۱۳۲۳-۱۳۲۵/۱۹۰۵-۱۹۰۷ دوام یافت.

۲

از سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷، دورهٔ تازه‌ای در تحولات افکار استاد عینی آغاز یافت. این آغاز همبستگی به انقلاب روسی سال ۱۹۰۵ دارد که، پس از آن، در روسیه، مطبوعاتی که نسبتاً آزاد باشد جان گرفت. روزنامه و مجله‌های ترکیبی که در کریمه، آذربایجان، تاتارستان و باشقیرستان و غیره چاپ می‌شدند. نشریه‌های فارسی از ایران، افغانستان، هند، مصر و دیگر کشورها به بخارا راه یافتند و منتظماً می‌رسیدند. صدرالدین عینی، برای این‌که به نشریه‌های ترکی دست‌رس داشته باشد، به آموزش زبان از یکی پرداخت. او خود گفته است: «یک دیوان... نوایی را در دست داشتم وی را خوانده به یاد گرفتن زبان و شعر ترکی کوشش می‌کردم». (۴۵، ۱)

نشریه‌های [نشریه‌هایی] که رویه‌های متفاوت داشتند باعث گشاده شدن فکر جوانانِ حمیت‌مند می‌گردیدند و این جوانان، برای عملی کردن عقیده‌های احمد دانش، فعالیت سر کردند [= آغاز کردند]. روشن‌گری از نظریه به عملیه گذشت و [بنیان آن] معارف‌پروران جدید نام گرفتند؛ زیرا، در سمرقند، بخارا، خجند و بعضی شهرهای دیگر ماوراءالنهر، مکتب‌هایی [= مدارس] به نام «مکتب اصول صوتیه» و یا «مکتب اصول جدید» باز کردند. در بخارا، صدرالدین عینی، عبدالواحد منظم، حامد خواجه مهري و احمدجان حمدی، ۱۰ شوال ۱۳۲۶/اکتبر ۱۹۰۸، چنین مکتبی تأسیس دادند و عینی، برای این مکتب‌ها، به نام تهذیب الصبیان و ضروریات دینیه و ترتیل القرآن، کتاب‌های درسی به طبع رسانید. سال ۱۹۱۰، همین جوانان غیرتمند جمعیت پنهان‌کاری به نام تربیهٔ اطفال به وجود آوردند. اگر چه حکومت‌داران، با تأثیر شور و غوغای علمای سوء، مکتب جدیدان را می‌بستند، این

مکتب‌ها، نهانی و آشکارا، همیشه عمل [= فعالیت] داشتند.

از این وقت، یعنی از سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷، محتوی شعر صد لدین عینی دیگر شد. او از شعر عشقی دست کشید. به گفتِ خودش، حتی «از شعر عشق و عاشقی تنفر کرد»^{۱۱} و مکتب و معارف، فرهنگ و ترقیات زمانی و وطن و ملت در سه ده‌های او موضوع اساسی شد. البته، از احتمال دور نیست که، در این دوره هم، گاه عشا به گمان قوی، غزل ذیل، که شعر اجتماعی نیست، در همین دوره گفته شده است:

این ابریش دلکش چه بلا تیز خرام است	بادیست به رفتار و تیز لگام است
آهو به روش این همه چابک نتوان بود	طاووس به تابش نه چنین عبیده فام است
برقیست که از ابر جهیدست به جولان	یا بچه شیریست که یون ز کنام است
آهوی دونه‌ست ولی سخت غیور است	چون شیر غیور است ولمست زمام است
کس ابر ندیدست چنین چُست و سبک زو	کز جرئت او روی زمین مله دو گام است
این یال سیاه است و یا دسته سنبل	این سَم سفید است و نقره خام است
عینی چو به ره دید ز تیزیش ندانست	آیا به چه رنگ‌است چه طرح و چه نام است

(۴۱، ۸)

از این تصویر پیداست که او اکنون طبع بلند و رنگین دارد. ولی چه شعرها دیگر دل او را به خود نمی‌کشیدند. اکنون سروده‌های او عبارت از دو نوع سخن پند و حکمت و دیگری شعر اجتماعی است. این دو نوع در یک جریان آمده‌اند و به هم آمیخته‌اند و جدای [= جدایی] ناپذیرند.

شعرهای دارای پند و حکمت اساساً در درس‌نامه تَهذیب الصبیان آمده‌اند، یعنی برای کودکان گفته شده‌اند و به نهایت درجه ساده و صاف و بی‌غبارند. مکتب، اخلاق و آداب و علم و دانش است.

معارف‌پروری ایدئولوژی رستگاری ملی بود. جدیدان با «انقلاب علمی»، با علم و فنِ زمانی، با بیرون کشیدن کشور از لایدان [= منجلا] عقب‌ماندگی خرابی، ملت را از حال تباه نجات دادن می‌خواستند و به شاهراه پیش‌رفت و شکوفایی برآوردنی بودند. صدرالدین عینی هستی خود را وقف خدمت جامعه و ملت نمود و گران را نیز به این راه دلالت کرد:

بخشای به قدر استطاعت از عمر به خدمت جماعت

(۲۴۰، ۸)

پند و حکمتِ مکتبیِ عینی مضمونِ اجتماعی دارد، چون او خرد و کلان را به سویی مکتب، علم و فرهنگ و حیاتِ معنوی دعوت می‌نماید. مقصود همانا زندگانیِ فعالانهٔ اجتماعیِ شخص است. این مطلب در شعرِ بامدادِ بهاران (سرودهٔ سال ۱۳۳۵/۱۹۱۷) خیلی زیبا ادا شده است.

ایام بهار و بامدادی	وقت فرح است و گاه شادی
بر جانِبِ مرغزارِ بینی	هر سو گل و لاله‌زارِ بینی
هست آبِ روانِ روانِ به‌هرسو	سبز است ز سبزه‌ها لب‌جو
از بویِ گل و گیاهِ نوخیز	بادِ سحری است عنبرآمیز
گلِ خرم و برگِ تاکِ خرم	از سبزه تمامِ خاکِ خرم
برخاسته سر و گل شکفته	نرگس لکن هنوز خفته
زین کاهلی است و بی‌شعوری	مشهور شدست او به کوری
زنبور عسل کشد ز هرسو	شیره ز شکوفه‌های خوشبو
گنجشک به سعی خویش دانه	از دشت برد به سوی خانه
خواه مورا است و خواه مار است	غرقِ عمل است محو کار است
هیب است که آدمی در این حال	بسی کار به گوشه‌ای بخوابد
دنیا گردیده است فَمَّال	او بر کاری نه بر شتابد

(۲۶۷، ۸)

این است که شاعرُ بهارِ فرح‌فزا را با شوق و ذوقی به قلم آورده است. حُسنِ بهارِ زندگی و شادی و خرمی آن، که به دل هیجان می‌آرد، از جوش و خروش، از نشو و نمو، از جنبش و حرکت است. شاعرِ بهارِ کشورِ عزیز را تصویر کرده است که از جنب و جود، جد و جهد و کار و عمل، از جواندگی و یابندگی فرا خواهد رسید و از نو شدنِ زندگی شادی و فرح خواهد افزود. «فعال گردیدنِ دنیا»، که در بیت آخر هست، مفهوم تازهٔ زمانی [= روز، عصری] و به شعرِ معنای اجتماعی بخش می‌کند [= می‌بخشد]. معنای اجتماعی گرفتنِ مفهوم‌هایی چون «کار» و «عمل»، خلاصه‌های حکمت‌آمیزِ روشنگری برآوردن از تصویرِ رویدادهای طبیعت نیز به بینش شاعرانهٔ عینی جلوهٔ تازهٔ زمانی می‌بخشد. چنین مفهوم‌های تازهٔ زمانی و معنای اجتماعی گرفتنِ مضمون‌های پیشین

سنتی را، که در شعر بامداد بهاران و بعضی از دیگر شعرهای درس‌نامه تہذیب الصیّان می‌بینیم، شاید از نشانه‌های شعر نو در ادبیات تاجیکی دهه دوم قرن بیست باشند. چنان‌که همه پند و حکمت‌های عینی در این دوره آب و رنگ اجتماعی دارند، شعر اجتماعی او نیز پندآموز و حکمت‌آمیز است.

چون سال ۱۳۲۸/۱۹۱۰، با اغوای کارمندان ایلچی‌خانه روس در بخارا، نزاع شیعه و سنی برخاست و به خون‌ریزی آورد، عینی شعری گفته «در بین دو طرف نشکر کرد» (۱۱، ۱-۱۸۰). این منظومه یک نمونه شعر اجتماعی اوست و با چند بیت حکمت‌آمیز آغاز یافته است:

انقلابِ دهر و دورِ چرخ و کارِ روزگار / درسِ عبرت می‌دهد هر کس که باشد هشیار
گر به نعمت گر به محنت گر به عزت گر به دَلّ / امتحان‌گاه است ما را صحنه لیل و نهار

آخر این شعر خطابه شعله‌وری و معنی‌داد اجتماعی آن فتنه‌خوین است:

تا به چندین ریختن خونِ برادر جای آب / تا کجاها کوفتن بر فرقِ مادر جای مار
خودکشی بهر چه از بیگانگان داریم [= بداریم] شرم / دوست آزاری چرا از دشمنان داریم عار
خونِ مؤمن ریختن بر مؤمنان کی شد روا / مالِ مسلم تاختن بر مسلمین کی شد شمار
مسلم از مسلم سلامت باشد این قولِ رسول / گفته است المؤمنون اِسموۃٗ پروردگار^{۱۲}

دیگر شعر او، که با سر لوحه «زمین را باید نفروشید!» در چاپ دوم تہذیب الصیّان (چاپ یکم، ۱۹۱۰، چاپ دوم ۱۹۱۷) جای داده شده است، نیز از سؤال و خطابه‌های پرسوز، از اضطراب دل و حسّیّات بلند سرشار است:

ای قوّت جسم و قوت جانم / آسایشِ جانِ ناتوانم...
مفروش زمین که گوهر است این / گوهرچه شفیقه مادر است این
این خاکِ سیه که مشک بیز است / مفروش که مادر عزیز است...
مفروش زمین که خوار گردی / بی‌روزی و بی‌قرار گردی
(۸، ۲۶۳)

متأسفانه، دعوت و مصلحت «مفروش زمین!» سودمند نمی‌آمد، زیرا علاج واقعه را

نشان نداده بود. اگر چه این‌جا از حل مسئله‌های داغ اجتماعی عاجز آمدن بعضی جوانان تازه فکر ترقی خواه زمان عیان است و ناپختگی اندیشه اجتماعی آنها هویداست، به هر حال، این شعر و سوز و گداز شاعر از آن سبب مهم است که در مسئله این که روشنگران در غم کدام طایفه‌های جامعه بودند جای شبهه نمی‌ماند. از این شعر واضح است که ایندئال معارف‌پروری روشنگران نه تنها بر منفعت‌های بورژوازیِ نوخیز ملی بلکه این چنین بر آرزو و آمال دهقانان و عامه زحمت‌کشان اساس یافته بود. این ایندئال زمینه گسترده‌ای داشت و حیات معنوی اهل جامعه، آزادی و آبادی کشور و بخت و سعادت ملت را هدف اجتماعی قرار داده بود.

عینی، در مرثیه میرزا سراج حکیم سراجی، جدید روشنگر فداکار را این‌طور تعریف کرده است:

خادم ملت اسلام سراج دانش
ناشر علم و وطن خواه معارف‌پرور
(۸، ۸۸)

قهرمان غنائی اشعار استاد عینی، در دوره دوم خلاقیت او، چنین شخصی است، خادم ملت و وطن خواه معارف‌پرور است. این قهرمان از آن [= با آن] قهرمانی که در دوره یکم ایجادیات عینی دیده بودیم خیلی فرق می‌کند. دیگرگونی عبارت از آن است که اکنون قهرمان در سر مهم‌ترین مسئله‌های مشخص واقعیت اجتماعی روز به اندیشه رفته است، ارزش‌های جاودانی بشری را نیز در پرتو مشخصات اجتماعی ملی بررسی می‌کند.

با ایجاد جدیدان، ادبیات ملی تاجیکی تشکل می‌یافت. سلیمی، در علاوه [= ضمیمه] تذکره تحفة الاحباب گفته بود: «عینی الحال... اشعارهای ملی می‌نویسد»^{۱۳}. شعر عینی، مانند شعر دیگر جدیدان، غایه‌های جاودان بشری را در زمینه مشخص تاریخی سنجیده در راه رستگاری ملی به کار انداخته بود. مضمون ملی ادبیات را نشانه اساسی شعر نو تاجیکی می‌توان دانست.

شعری که محتوی نو زمانی، از جمله مضمون نو اجتماعی و ملی ادبیات فارسی تاجیکی را افاده کرده، صفت‌های تازه شکلی نظم را در خود عکس داده است شعر نو

۱۳) واضح، تحفة الاحباب فی تذکره الاصحاب، با اهتمام سلیمی، تاشکند، ۱۹۱۴/۱۳۲۲، صحیفه ۳۲۳.

است. سروده‌های صدرالدین عینی، در دوره یکم و دوم تحولات ادبی او، نمونه شعر نو تاجیکی است.

دوره دوم فعالیت ادبی استاد عینی تا سال ۱۹۱۷/۱۳۳۵ ادامه یافت.

۳

ماه فوریه سال ۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۷ م، در روسیه، انقلاب دوم روی داد و پادشاه را سرنگون کرده جمهوری تأسیس دادند. با تأثیر این واقعه، جدیدان آسیای میانه، ترکستان (سمرقند، خجند، استروشن، تاشکند) و بخارا نیز فعال‌تر شدند. جدیدان بخارا از اندیشه انقلاب اجتماعی دور و فقط با فعالیت فرهنگی مشغول بودند. آنها از امیر اصلاحات درخواست کردند. اصلاحاتی که آنها می‌خواستند بیشتر اجازت مکتسب اصول نو [= مدارس جدید]، که آنجا حساب، جغرافیا، تاریخ و دیگر علوم دنیوی نیز به برنامه آموزش درآمده است، اجازت چاپ روزنامه و مجله، کتاب درسی و غیره را در نظر داشت. امیر بخارا ۷ آوریل ۱۹۱۷ فرمان اصلاحات صادر کرد. جدیدان، ۸ آوریل، نمایش شادبانه و شکرانه برپا نمودند. از این‌که مردم پرچم برداشته به کوچه‌ها برآمدند، امیر ترسید و عکس‌الحرکت آغاز نمود، نمایش را پراکنده و مردم زیادی را زندانی کرد. صدرالدین عینی به تشکیل نمایش جدیدان راضی نبود و به نمایش نه برآمد. با وجود این، ۹ آوریل او را از حجره مدرسه دست‌گیر کرده ۷۵ ذره زدند. حکم ۷۵ ذره برابر حکم قتل بود، ولی عینی جان سخت، پس از ۵۲ روز معالجه پزشکان بیمارستان روسیه، صحت یافت، به سمرقند (که تابع ترکستان روسیه بود) پناه برد و دیگر، تا آخر عمر، آنجا زندگی کرد.

پس از یک سال، سال ۱۹۱۸، در بخارا باز ارتجاع قوت گرفت و در معرکه جدید کُشی هزاران تن کشته شدند. از جمله، برادر عینی (برادر خُرد او)، حاجی سزاج، به قتل رسید. عینی، در کشته شدن او، مرثیه‌ای گفت که یکی از مشهورترین سروده‌های اوست. آخرین بند آن مرثیه ترجیع‌بند این است:

یا رب آن محکمه جوڑ مزارستان باد
ریزه‌ریزه شده با خاکِ سیه یکسان باد
با سرِ صاحبِ خود زیب‌ده زندان باد

یا رب آن خانه بیداد و ستم ویران باد
یا رب آن تخت که شد باعث بدبختی ما
یا رب آن تاج که زیبِ سرِ خون‌خواری شد

یا رب آن قصر که عشرتگه جلاّدان است
پاره پاره شده در زیر زمین پنهان باد
یا رب آن زمره که امروز تحکم دارد
دست بسته به در محکمه‌ها حیران باد
یا رب آن مفتی و آن قاضی و آن شاه و وزیر
سرنگون گشته به خون خودشان غلتان باد
کاین همه ظلم به دوران که بدین وحشت رقت
بهر آمادگی عشرت آن حضرت رقت

پیداست که اکنون عینی اصلاحات‌جوی نیست، دیگر نه انقلاب علمی بلکه انقلاب اجتماعی می‌خواهد تا که جهان ظلم را زیر و رو و آغشته به خون ببیند. سبب چنین دیگرونی کلی در افکار اجتماعی عینی نه تنها واقعه‌های بخارای سال ۱۹۱۷ و هفتاد و پنج [ضربه] چوب خوردن او، واقعه‌های بخارای سال ۱۹۱۸ و کشته شدن برادرش حاجی سراج، بلکه باز یک واقعه دیگر است که رویداد بزرگی عالم شمول - سومین انقلاب روسیه، انقلاب بلشویکان در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ - می‌باشد. بعضی جدیدان ترکستان انقلاب بلشویکی را قبول نداشتند؛ اما اکثر جدیدان بخارا آن را پذیرفتند. از جمله، عینی سال ۱۹۱۸ به پیشواز یکمین سالگرد انقلاب اکتبر شعری به عنوان مارش حرّیت یا سرود آزادی گفت. او، آنگاه، در سمرقند، آموزگار یکی از نخستین مکتب‌های شوروی بود و شاگردان این مکتب شعر استاد خود را سروده به جشنگاه رفتند. بند اول این سرود این است.

ای ستم‌دیدگان ای اسیران
وقت آزادی ما رسید
مزدگانی دمید ای فقیران
در جهان صبح شادی دمید
(۸، ۲۸۵)

این سرود به هوای [= به تقلید] سرود انقلابی فرانسویان، ماریت، که سرود ملی فرانسه است، گفته شده است و، بنابر این، وزن مصرع دوم بیت از [= با] مصرع یکم فرق دارد. عینی سال‌های اول انقلاب چندین شعر انقلابی گفت که بعضی آنها به زبان ترکی ازبکی است (او سال ۱۹۱۴/۱۳۳۳ یک شعر ترکی گفته بود و پس از سال ۱۹۱۷/۱۳۳۵، در ترکی‌گویی، زیاد قلم سنجیده است). همه شعرهای انقلابی او پر از خطاب و دعوت‌اند. خطاب و دعوت این شعرهای انقلابی از [= با] خطاب و دعوتی که در شعرهای چند سال پیش، یعنی در شعرهای معارف‌پروری او، دیده بودیم تفاوت دارد. دعوت‌های شعر روشنگری عینی

آهنگ اضطراب‌آمیز نرم و پرحسیات نوازشکار داشتند؛ اما شعرهای انقلابی، به ویژه شعرهای ازبکی وی، به آهنگ سخت حکم قطعی و خشم‌آلود گفته شده‌اند. مبارزه شدید انقلابی، که خون‌ریزی و خراب‌کاری لازم ذات آن است، آهنگ‌های درشت، صدای توپ و تفنگ و زد و خورد را به ادبیات آورد. دو تاریخ‌نامه استاد عینی، که یکی، به نام تاریخ امیران مغنیتیه بخارا، سال ۱۹۲۰ و دیگری، به عنوان تاریخ انقلاب بخارا، سال ۱۹۲۱ نوشته شده بود، این چنین [مانند] داستان جلدان بخارا (۱۳۴۰/۱۹۲۲)، که از دهشت‌های امیری [= امارت] بخارای سال ۱۹۱۸ حکایه می‌کند، همه پر از خشم و غضب و نفرت است. انقلاب ۲ سپتامبر سال ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ق) امارت بخارا را بر باد فنا داد؛ ولی فاش کردن استبداد امیران و امیریان و قباح و جهالت علمای سوء، تا آخر عمر عینی، موضوع اساسی نوشته‌های او بود. داستان آدینه (۱۳۴۲/۱۹۲۴)، نخستین زمان تاجیکی داخونده^{۱۲} (۱۳۴۸/۱۹۳۰)، زمان غلامان (۱۳۵۳/۱۹۳۵)، داستان مرگی سودخور (۱۳۵۵/۱۹۳۷)، و یادداشت‌های چهار جلدی او (۱۳۶۵-۱۳۷۳/۱۹۴۶-۱۹۵۳)، همه، حاکی از زندگانی پرمشقت زحمت‌کشانی پیش از انقلاب، افشاگر جور و ظلم صنف (طبقه)‌های حکمران زمان امیرند؛ همه به وصف انقلاب‌اند. عینی به خدمت انقلاب در آمده بود و آثار هنری (بدیعی)ی او برای دیگرسازی انقلابی زندگی خدمت می‌کردند.

در آثار هنری عینی، در داستانها و رمان‌های او، در شعرش (که پس از انقلاب خیلی کم نوشته است) همیشه، کم و بیش، نقش روشنگری هست. لکن مقاله‌های او بیشتر مضمون روشنگری معارف‌پروری دارند.

او، پس از انقلاب، زیاد مقاله نوشت. از بس که در اداره بعضی روزنامه و مجله‌ها کار می‌کرد، لازم می‌آمد که زیاد مقاله نویسد. از بس که با انقلاب سرعت تاریخ به یک‌بار افزود و هر روز چند مسئله مهم اجتماعی و فرهنگی پیش می‌آمد، چون عینی در حیات اجتماعی به غایت فعال بود، نمی‌توانست آن مسئله‌ها را بی‌پاسخ بگذارد. این است که در سه چهار سال اول انقلاب، چنانچه سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۴۰/۱۹۱۹-۱۹۲۱، در نخستین مجله تاجیکی شعله انقلاب، ۶۷ مقاله چاپ کرده است و، در این سال‌ها، در نشریه‌های ترکی ازبکی هم مقاله زیاد دارد. پان‌ترکیست‌ها، که در نتیجه انقلاب به سر قدرت آمدند،

۱۲) داخونده، ویران شده [= محزوف] «دادر خوانده» به معنای «برادر خوانده» است و مردم کوهسار تاجیکستان کنونی یک‌دیگر را چنین خطاب می‌کردند.

عاقبت به قطع نشریه‌های تاجیکی موفق شدند. چون، سال ۱۹۲۴، جمهوری خودمختار تاجیکستان تأسیس یافته مطبوعات و نشریات تاجیکی به کار درآمد، باز عینی فعال شد و، در طول سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۴۸/۱۹۲۴-۱۹۳۰، به فارسی تاجیکی ۲۷ مقاله او به طبع رسید. به این طریق، می‌توان گفت که، بین سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۳۰، به فارسی تاجیکی، نه کمتر از ۹۴ مقاله از چاپ برآورده است. در این مدت، از او ۹ کتاب چاپ شد. از این رقم‌ها می‌توان پی برد که عینی، پس از انقلاب، در جامعه، به نهایت درجه فعال شد.

مقاله‌هایی که عینی، پس از انقلاب تا سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۳، نوشت در تشکّل شعورِ نو اجتماعی تاجیکان و خودشناسی ملی آنها می‌توان گفت نه کمتر از داستان و ژمان‌های او اهمیت داشتند و، در بعضی موارد، حتی بیشتر از آثار هنری او اهمیت پیدا کردند.

اهمیت مقاله‌های عینی در دهه دوم قرن بیستم میلادی از چه عبارت بود؟ چرا آنها در تاریخ معاصر تاجیکان ماوراءالنهر رویدادی مهم بوده‌اند؟ انقلاب برای همه ملت‌های زیردست امپراتوری بلشویکی سرنوشت‌ساز آمد و مسئله‌هایی پیش آورد که هستی و نیستی آنها را دخل می‌کرد [= در هستی و نیستی آنها تأثیر داشت]. این مسئله‌ها را با فوریتی بررسی نمودن، ماهیت آنها را به فهم ملت رسانیدن، جامعه را برای حل آنها سفر بر کردن [= لازم بود. عینی به اجرای این وظیفه میان بست و فعالیت روشنگری خود را با محتوی تازه ادامه داد.

انقلاب، جنگ خانگی و مبارزه صنفی خرابی‌های زیادی آورد و خرابی معنوی بیشتر از خرابی مادی بود. بلشویسم به مادّیت و صنفیت [= مبارزه طبقاتی] اساس یافته از ارزش‌های بشری و معنویت منکر شد. نیهیلیسم بلشویکی اکثریت اندوخته‌های فرهنگی عصرهای گذشته را انکار کرد. به‌ویژه، دین را منع نمود. در نتیجه، معنویت جامعه به سرعت پست رفتن [= تنزل] گرفت.

فعالیت معارف‌پروری در این شرایط بیشتر ضرور آمد و حال آنکه، با فرا رسیدن انقلاب، دوره روشنگری به پایان رسیده بود و، از نیمه دهه دوم، جدیدان سابق محکوم و به تعقیبات دچار شدند. با وجود این، به بعضی روشنگران میسر گردید که از دشواری‌ها قطع نظر نموده خود را به شرایط تازه زمان موافق کنند و معارف‌پروری را به شکل نوی

درآرند تا محتوی تازه‌ای داشته باشد.

عینی، پیش از انقلاب، تنویر افکار مردم را یکی از وظیفه‌های اساسی جدیدانِ معارف‌پرور می‌دانست. وی معارف‌پروران را تنویرگر به شمار می‌آورد. چنانچه سال ۱۳۳۲/۱۹۱۴، در مرثیه یاد شده که به فوت میرزا سراج سراجی گفته بود، این روشنگر را به همین سبب ارج گذاشته است:

آن که می‌کرد به تنویر بخارا خدمت رفت ماندیم تمام اهل بخارا به کدر

(۸، ۸۸)

تنویر پس از انقلاب بیشتر اهمیت پیدا کرد. این است که دومین مقاله عینی، که در مجله شعله انقلاب سال ۱۳۳۷/۱۹۱۹ چاپ شد، «تنویر افکار» سرلوحه [= عنوان] دارد. عینی، در این مقاله، با درد و حسرت گفته است: «انقلاب مقدس را به حالتی استقبال کردیم که نه علم داریم نه ادراک، نه خط داریم نه سواد، نه فکر داریم نه خیال، نه آرزو داریم نه آمال» (۹، ۱۲). اگرچه، پیش از انقلاب، در شهرها و دهات ماوراءالنهر، مکتب پسران و دختران زیاد بود، به‌خصوص بخارا مدرسه زیاد داشت، آنچه عینی این‌جا گفته است چندان پرمبالغه نیست؛ زیرا او خط و سوادِ زمانی، ایدئال‌های عالی اجتماعی و شعور ملی را در نظر دارد که، در حقیقت، بلند نبود. از این رو، وی گفته است که «بدبختانه ما فارسیان هنوز در کوچه بی‌خبری تماشاگری می‌کنیم» (۹، ۱۳). وی در نزد ملت وظیفه گذاشته است که «از هر چه بیشتر و از همه پیش‌تر، به تنویر افکار و تزئید معلومات کوشیدنمان لازم است» (۹، ۱۳).

این مقاله عینی ۷ دسامبر ۱۹۱۹ چاپ شده بود. ۱۵ دسامبر همان سال، در همان مجله شعله انقلاب، دیگر مقاله او انتشار یافت که گفته است: «برای زندگی یک قوم، لزوم علم و معارف مثل لزوم آب و هواست». و افزوده است: «قوم بی‌علم امروز یا فردا محکوم زوال‌اند» (۹، ۱۴).

چنان‌که می‌بینیم، پس از دو سال انقلاب بلشویکی، اگرچه دایره‌های رسمی، درستگاری آدم و عالم، امید به شعور صنفی (طبقاتی) و انقلاب پرولتری بسته بودند و اگرچه استاد عینی به خدمت انقلاب اجتماعی صنفی در آمده بود، هنوز اساساً امید از [= به] علم و معارف دارد، هنوز شعور معنوی و انقلاب علمی را خلاص کار [= نجات دهنده] ملت

می‌داند. بنیاد معنوی آموزه‌های روشن‌گرای تاجیک، به‌ویژه در بخارا، به‌غایت استوار بود و آنها کوشیده‌اند انقلاب اجتماعی حتی انقلاب پرولتری را برای پیاده کردن برنامه‌های معنوی بنیاد خود به‌کار بگیرند. ولی، انقلاب بلشویکی از حد زیاد [= زیاده از حد] معنویت‌زدای آمد و نگذاشت که آن نیت‌ها عملی شود: معارف‌پروران را کم‌کم از سرکار دور ساختند، تعقیب و نیست کردند. کار مکتب و معارف، مطبوعات و نشریات، علم و فرهنگ به دست نوسوادان ناآگاه تنگ‌نظر و بی‌دین‌های جنگ‌جو گذشت. اما عینی زمانه‌شناس و زمانه‌ساز سازش‌جسته، گذشت کرده، با راه‌های گوناگون علاجی می‌یافت تا فرهنگ گسترگی کند.

پس از دو-سه سال دیگر، استاد عینی، با یک فعالیت پرشور معارف‌پروری، به ثبوت رسانید که علم و دانش در حقیقت رهاکار ملت است.

پان‌ترکیست‌ها، که با انقلاب به سر قدرت آمده بودند، دعوا [= دعوی] کردند که ملتی به نام تاجیک وجود ندارد، و آنهایی که خود را تاجیک می‌نامند، در اصل ترک‌اند که، با تأثیر مدرسه، زبان ترکی خود را از دست داده زبان فارسی را پذیرفته‌اند و اکنون آنها را باز به لانهٔ ترکیت باید برگرداند. آنها، با این دعوا، تاجیکان ماوراءالنهر به‌خصوص بخارا و سمرقند را، با زور و زجر، در سندهای رسمی، از یک نویسانند و سال ۱۳۴۲-۱۳۴۳/۱۹۲۴، که شورویان در ماوراءالنهر، به نام تقسیم حدود ملی، مرزبندی آغاز کردند و تبر تقسیمی پیش گرفتند، پان‌ترکیست‌های بلشویک بسیار کوشیدند که برای تاجیکان جمهوری تأسیس نشود. آنگاه، صدرالدین عینی سرور آنهایی شد که، برای اثبات کردن موجودیت تاجیکان، برای تأسیس جمهوری تاجیکستان، به تلاش و پرخاش درآمدند. پژوهش‌دانه‌دار استاد عینی، که موجودیت تاجیکان، موجودیت زبان و ادبیات هزارساله و علم و فرهنگ شکوهمند باستانی آنها را اثبات نمود، نخست در کتاب او، نمونهٔ ادبیات تاجیک (۱۹۲۶/۱۳۴۴) جمع بست گردیده است. این جستار علمی او، با چند مقاله‌ای دربارهٔ زبان فارسی تاجیکی و خصوصیت‌های آن، دربارهٔ این‌که زبان فارسی تاجیکی امروز باید چه‌گونه باشد، با چند کتابی که دربارهٔ رودکی، فردوسی، ابن‌سینا، سعدی، کمال، نوایی، و اصفی، بیدل نوشت ادامه یافته، عاقبت، یک نظریهٔ مکملی در تاجیک‌شناسی، در شناخت علمی تاریخ تاجیکان، تاریخ زبان و ادبیات و علم و فرهنگ آنها به میان آمد. این نظریه نتیجهٔ جستار علمی همبسته با مبارزهٔ سختی در راه دفاع از

حقوق ملت تاجیک بود. علم [= از علم] به صفت سلاحی در مبارزه اجتماعی و سیاسی استفاده گردید.

علم و دانش، در تحکیم پایه‌های هستی تاریخی ملت، برای پیروزی به دست آوردن در مبارزه آزادی‌جویی و استقلال‌خواهی ملی، خدمت کرد. ادبیات‌شناسی نوزمانی تاجیکان ماوراءالنهر در درون آتش همین مبارزه‌های ملی آزادی‌خواهی در دهه دوم و سوم قرن بیست تشکل یافت. تاریخ‌شناسی نوزمانی تاجیکستان نیز با این تلاش‌های علمی عینی آغاز یافته، بعدتر، با کتاب جمع‌بستی آکادمیسین باباجان غفوراف، تاریخ مختصر خلق تاجیک (۱۳۶۶/۱۹۴۷)، تشکل پذیرفت که نیز پایه برکانسپسیون [= دریافت، استنباط] تاریخی عینی دارد و در مبارزه ضد پان‌ترکسم آب و تاب یافته است.

بعضی تفصیلات این مبارزه طولانی را بنده در مقاله‌ای به عنوان «صدرالدین عینی، روشنگر بزرگ تاجیک» و کتاب خراسان است اینجا بیان کرده‌ام. این جا می‌خواهم تأکید بدهم که معارف‌پروری تاجیکی، از نخست، فقط جنبشی در راه فرهنگ‌گستری، در راه بلند بردن [= اعتلای] سواد جامعه و سویه فرهنگی آن، در راه تأمین نیکو احوالی مردم نبوده بلکه چیزی زیاده‌تر از این بوده است. روشنگران، که «برای گشادن درهای علم و فن به روی مردم»، برای بیرون کشیدن کشور از باتلاق عقب‌ماندگی مبارزه می‌کردند، اصل مقصد آنها اجرای یک برنامه رستگاری ملی، یک برنامه استوار ساختن پایه‌های معنوی هستی ملت بوده؛ هرچند انقلاب امکان نداد که چنین برنامه‌ای عملی شود، به هر حال، به یکی از نمایندگان برجسته معارف‌پروری، به استاد عینی، میسر شد که علم را [= از علم] مانند سلاحی برای دفع خوف نابودی ملت استفاده نمود و، برای این‌که لاقلاً، در یک گوشه دوردست وطن، ریشه‌های هستی ملت استوار گردد، برای این‌که خودشناسی ملی و یاد تاریخی و فرهنگی ملت به درستی شکل بگیرد، پرخاش [= مبارزه] را با موفقیت به پایان رسانید. در این صورت، می‌توان گفت که معارف‌پروری تاجیکی آن‌چنان قوت داشت که، اگرچه انقلاب آن را جوان‌مرگ کردن خواست، آخر الامر وظیفه تاریخی خود را قسماً [= بعضاً] اجرا نمود. بزرگواری که بنیاد معارف‌پروری تاجیکی و اساس برنامه رستگاری ملی را طرح‌ریزی کرد، احمد دانش بوده و بزرگوار دیگری که معارف‌پروری را، قسماً هم باشد، به سر منزل مقصود تاریخی رسانید صدرالدین عینی بود. به پندار ما، قسماً هم باشد، به پیروزی رسیدن مرام و مسلک معارف‌پروری دوره

سومِ فعالیتِ ابداعیِ استادِ عینی را تشکیل می‌نماید. مضمونِ اساسیِ فعالیتِ او در این دوره، با تکیه به معنویت‌گرایی، مبارزه در راه دفاع از حقوق ملت بود و این مبارزه برای تشکیلِ خودشناسیِ اجتماعی و تاریخیِ ملت و خودآگاهیِ ملی، برای معین شدن بعضی از عمده‌ترین پهلوهایی [= جنبه‌های] این خودشناسی و خودآگاهیِ نقشیِ اساسی گذاشت.

پژوهشگر جوانِ تاجیک، مسرور عبدالله، سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۴۱ را دورهٔ تشکیلِ خودآگاهیِ ملیِ دنیویِ تاجیکانِ ماوراءالنهر نامیده است.^{۱۵} به عقیدهٔ او، خودآگاهیِ ملیِ تاجیکیِ دورانِ معارفِ پروریِ آخرِ سدهٔ نژده و آغازِ سدهٔ بیست تا انقلابِ بلشویکیِ خودآگاهیِ ایرانیِ اسلامیِ بوده پس از انقلاب، بنابر حکمرانیِ آتئیسمِ شوروی، جنبهٔ مذهبی و فلسفیِ خودشناسیِ ملیِ کاهش یافت و مبارزهٔ ملیِ آزادی‌خواهی، در خودجویی و خودرسیِ ملت، موقعیتِ اساسیِ پیدا کرد. به فکر ما، این عقیدهٔ مسرور عبدالله حقیقت دارد و، برای معین کردنِ خصوصیت‌های یک دورهٔ خودشناسیِ ملیِ تاجیکانِ ماوراءالنهر برای تعیینِ نقشِ عینی در این خودشناسی، از اهمیتِ خالی نیست. اگر دورهٔ خودشناسیِ ملیِ دنیوی را در فعالیتِ اجتماعیِ عینی، نه از سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴، بلکه از اول انقلاب، از سال ۱۹۱۷-۱۹۱۸، بگیریم، شاید به حقیقت نزدیک‌تر بیاییم. زیرا امید استقلالِ ملی، پس از انقلابِ دومِ روسیه، انقلابِ فوریّهٔ ۱۹۱۷، قوت یافت و، از همین سبب، همهٔ جدیدانِ این انقلاب را، با ممنونیتِ تمام، پیشواز گرفتند و مبارزهٔ آنها خصوصیت‌های نو پیدا کرد. از این رو، بهتر است بگوییم که دورهٔ سومِ فعالیتِ عینی از سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۸ تا آخر دههٔ سوم دوام کرده است. هرچند که، پس از انقلابِ شوروی، نظرِ صنفی و طبقاتی در جامعه برتری یافت و همهٔ مسئله‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگیِ روز و زمان‌های گذشته فقط با صنفیتِ جویی حل می‌شدند، چنان‌که در بالا دیدیم، به عینی میسر گردید که معنویت‌گرایی را به طرز تازه ادامه بدهد و گسترش آنرا افزون سازد. وی مسئله‌های حقوقِ ملت و خودشناسی و هویت‌جوییِ ملی را با فعالیتِ علمی، با جستارهای معنوی حل نمود.

لکن، از اول انقلاب، طبیعی است که در نوشته‌های او نظرِ صنفی نیز پیدا شد و،

15) M. Abdollayev. *Problemy natsionalnovo samosoznaniya v literaturovedcheskikh trudakh S. Ayni* (مسئله‌های خودآگاهیِ ملی در آثار ادبیات‌شناسیِ عینی), Dushanbe 1996, s. 5-9.

رفته‌رفته، در برخی از آثارش برتری یافت. او، از نیمه دهه دوم، در ایجاد بدیعی (هنری) اساساً به نثر گذشت [= رو آورد]. خود گفته است: «پس از انقلاب اکتبر،... چارچوبه وزن و قافیه، برای افاده مضمون‌هایی که انقلاب الهام می‌کرد، تنگی نمود و یا این‌که قابلیت شعری من از افاده آن مضمون‌ها در لباس شعر عاجز آمد و درآمد به نثر نویسی»^{۱۶}. البته، نه از سبب کم‌قابلیتی بلکه به سبب این‌که تصویر دامنه‌دار یک دوره پرتلاطم تاریخ در میدان وسیع نثر به جولان آمدن را می‌خواست، عینی به نوشتن پُوست (داستان کوتاه، گزارش داستانی) و رمان آغاز کرد. اگر مقاله‌هایش در عهد شوروی مضموناً بیشتر ادامه همان فعالیت معارف‌پروری او بوده باشند، این پُوست‌ها و رمان‌ها بیشتر از الهام انقلاب به حاصل آمده‌اند و، از این رو، بنیاد آنها بر نگاه صنفی است.

اگرچه سال ۱۹۲۳ پُوستی به نام جَلّادان بخارا نوشته بود، می‌توان گفت که نثر بدیعی (هنری) او از سال ۱۹۲۴ (۱۳۴۳ ق)، از تألیف قصه آدینه رواج یافت. بعد، رمان‌های داخونده و غلامان، پُوستِ مرکبِ سودخور و دیگر آثار او به وجود آمدند. عینی، در این اثرها، ارزش انسان را از روی منسوبیت صنفی او معین کرده است: همه بی‌نویان زحمت‌کش آدمان خوب‌اند؛ اما، از «استثمارگران»، فقط آنهایی را به تصویر گرفته است که خصلت‌های بد داشته‌اند. از این جاست که دولتمندان و منصب‌دارانِ زمانِ پیش از انقلاب و ملایان فقط بدکردارند. نویسنده تنها به هستی اجتماعیِ شخص نگاه می‌کند، به معنویت انسان، به مرکب‌های [= به عناصر ترکیبی، پیچیدگی‌های] جهان باطنی او اهمیت نمی‌دهد و فقط گاهی اندک نظر می‌افکند.

از آخر دهه سیوم، در کشور شوروی، بینش صنفی اندکی دیگر شد. از بس که [= هرچه] جنگ دوم جهان نزدیک می‌آمد و فاشیسم آلمان برای مبارزه ضد کمونیسم آمادگی می‌دید، لازم آمد که حس وطن‌دوستی مردم شوروی به جنبش آورده شود. شورویان، با این مقصد، از تاریخ نیز مثال‌های برجسته بجستند. در مکتب میانه [= دبیرستان، مدرسه متوسطه]، درس تاریخ روسیه جاری شد. شخصیت‌هایی چون پوشکین، شاعر بزرگ روس ولی از اشراف زادگان قرن نژده، علیشیر نوایی، از بزرگان عالم سخن ولی امیر و وزیر، بعضی سرلشکران [= سرداران] عصرهای گذشته که با استیلاگران مبارزه کرده‌اند

شخصیت‌های مثبت و سزاوار احترام دانسته شدند. آنگاه، عینی، در پژوهش تاریخ ادبیات، یک‌باره فعال شد. در اندک مدت، بین سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱، یک‌باره پنج کتاب عینی دربارهٔ ابن‌سینا، فردوسی، سعدی، رودکی و نوایی به‌دست خوانندگان ادبیات دوست رسید. بنده در یاد دارم که، چون تشنه‌ای که به چشمه رسد، همه این کتاب‌ها را به حرص می‌خواندند. چون جنگ شوروی با آلمان شروع شد، عینی کتاب قهرمان خلق تاجیک، تیمور ملک (۱۳۶۳/۱۹۴۴) را نوشت که دربارهٔ حاکم خجند و جنگ او با استیلاگران مغول است.

به این طریق، جنبهٔ صنفی‌گرایی جهان‌بینی عینی در آثار هنری بدیعی نیز تا اندازه‌ای سست شده جنبهٔ ملی و معنوی آن افزودن گرفت. کم‌کم دیگر شدن دید ادبی و بدیعی باعث دیگرگونی کلی در خلاقیت او گردید.

عاقبت، در یادداشت‌های چارجلده، که آخرین و بزرگ‌ترین اثر اوست (چاپ جلد یکم به سال ۱۳۶۷/۱۹۴۸ و جلد چهارم ۱۳۷۴/۱۹۵۴)، فردیت انسان در مرکز دقت گذاشته شد و امکان فراهم آمد که شخصیت‌های برجسته‌ای تصویر گردند، صفت‌های اساسی سیمای معنوی ملت عمیق‌تر پدید آید، نه فقط مظلومی و خواری و زاری خلق، نه تنها عدالت‌جویی جفادیدگان بلکه همهٔ گوناگون‌رنگی زندگانی مردم، خصوصیت‌های معنویت ملت، عقل و خرد و دل شاعرانهٔ تاجیکان نشان داده شود. اکنون عینی، در اثر بدیعی هم، زمان پیش از انقلاب را فقط تیره و تار و پر از دهشت و وحشت نمی‌بیند، بلکه چشم همه‌بین نازک‌رود دارد که قوه و توانایی انسان و دل نجابتمند او را نیز با مشاهده می‌گیرد.

در اثرهای بدیعی که عینی پیش از یادداشت‌ها نوشته بود، خلق معنای اجتماعی صنفی داشت. تنها مضمون اجتماعی صنفی هستی خلق پدید آمده بود. در یادداشت‌ها، خلق معنای ائینکی (= قومی) گرفت و بسیاری از صفت‌های مهم ملت به تحقیق ادبی کشیده شد. نشانه‌های صنفی‌گرایی در یادداشت‌ها نیز کم نیست، ولی این‌جا نویسنده اساساً از بینشگاه انسانیت‌جوی پنهان‌خانه‌های دل مردم می‌نگرد و هستی ملت را، با همه نیک و بدش، نمایان می‌آرد.

این است که، عاقبت، دید معنوی در نگاشته‌های بدیعی (هنری) عینی هم برتری یافت. استاد، چنان‌که با بینش قوی معنوی به فعالیت اجتماعی و ادبیات آمده بود، با

همان بینش و فهمش راه ایجادگری خود را به آخر رسانید و، بی‌شبهه، در آخر عمر، نظریه‌ها و نازک‌تر [= ظریف‌تر، باریک‌تر] شده تجربه تاریخی ملت در نیمه اول قرن بیستم جهان‌بینی او را غنا بخشیده بود.

کمینه بر اینم که پیروزی دید معنوی در آثار بدیعی عینی یک دوره جداگانه در سیر ادبی او، دوره چارم، باید دانسته شود؛ زیرا حادثه مهمی بود که ادبیات فارسی تاجیکی قرن بیستم را یک قدم پیش برد. ۱۷ به نظر می‌رسد که حدود این دوره را از آغاز دهه چهارم قرن بیست تا آخر عمر او می‌توان دانست. بعضی نشانه‌های دید تازه استتیک از داستان مرگ سودخور (۱۹۳۷/۱۳۵۶) مشاهده می‌شود. قوت گرفتن تصویر روحی و روانی مرگ، دقت کردن به چهره اهل هنر و غیره، در داستان قهرمان خلق تاجیک، تیمور ملک باعث دست کشیدن از صنفیت‌گرایی در انتخاب قهرمان مثبت گردید و، نهایت، در یادداشت‌ها، خیلی مکمل و همه جانبه عرض وجود کرد.

به پندار ما، از آنچه ذکرش گذشت عیان است که مرحله‌های رشد و تکامل اجتماعی و ادبی صدرالدین عینی مهم‌ترین مرحله‌های تاریخ تاجیکان آسیای میانه را در نیمه اول قرن بیست به خود عکس داده است [= منعکس ساخته است]. وی، برابر ملت، تاریخ را سازمان داده است و سرگذشت او نمونه‌ای از تاریخ خلق و کشور است.

□

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱۷) درباره این‌که برتری یافتن نظریه معنوی اساس در ادبیات تاجیکی چه دیگرگونی‌های جدی از بی‌آورد، مراجعت شود به نوشته کمینه، تاریخ ادبیات شوروی تاجیکی، ج ۴، دوشنبه ۱۹۸۰، ص ۱۹۸-۲۳۵.